

مبادی و مبانی دولت مدرن

سید سعید میرمحمدی^۱ - علی اکبر گرجی ازندریانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۱۸

چکیده:

دولت پیش مدرن عبارت از گروه انسانی سازمان یافته‌ای، که ضروریات زندگی‌اش را در اختیار دارد و می‌تواند نیازهای خود را برآورده سازد. همواره قدرت و اقتداری لازم است تا این جماعت را راه برد و بر آن فرمان راند. اعضای اجتماع اجزای یک کل شمرده می‌شوند و گروه بر افراد برتری دارد. دولت شهرهای باستانی و دوران قرون وسطی و حتی نظریات برخی اندیشمندان مانند ماکیاوول و هابز به دولت پیش مدرن حواله می‌دهد. اما "دولت مدرن" به شیوه‌ای کاملاً متفاوت نمودار می‌شود. در اینجا جامعه دو عنصر دارد، نخست دولت به معنای خاص آنکه به قلمرو سیاسی ربط دارد و دوم جامعه به معنای دقیق آنکه آن را جامعه مدنی می‌نامند. در نتیجه این تقسیم، دو پهنه به وجود می‌آید یکی پهنه عمومی که دولت به شمار می‌رود و دیگری پهنه خصوصی که به جامعه مربوط می‌شود. مبادی و مبانی دولت مدرن در نظریات اندیشمندانی مانند لاک، اسپینوزا، روسو و مونتسکیو دیده می‌شود که به آن پرداخته‌ایم.

واژگان: دولت، دولت پیش مدرن، دولت مدرن، حاکمیت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

^۱ - دانشجوی دکتری، حقوق عمومی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
ss.mirmohammadi@gmail.com

^۲ - دانشیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران: نویسنده مسئول
gorji110@yahoo.fr

مقدمه

مفهوم‌شناسی و تبیین ماهیت دولت مدرن مستلزم بررسی بستر تاریخی و اجتماعی و مبادی فکری ظهور و پیدایش آن می‌باشد. رسیدن به ریشه‌ها همیشه دشوار بوده است. برای درک ریشه اصلی تحولات اساسی در زندگی بشر هیچگاه نمی‌توان به یک عامل ساده رسید. معلوم نیست در حالیکه ریشه‌های اجتماعات نخستین بشری، همچنان مورد بحث و گفتگو است، چگونه می‌توان به ریشه‌های دولت رسید. با این حال مدارک مردم‌شناسانه از جماعات نخستین بشری راه را تا حدودی برای درک صورت‌های آغازین قدرت سیاسی هموار می‌کند. (Maciver, 1926, 27) در جوامع فاقد دولت توالی پیوسته و وضعیت‌های اجتماعی عینی، انگیزه‌های فراهم می‌کند تا هر فرد در جهت کسب و حفظ منافع خود یا خویشاوندان نزدیک و همسایگان خود عمل کند، یعنی کسانی که او با آنها به صورت همه‌جانبه در ارتباط است. عمل این افراد به شیوه‌ای است که بافت جامعه را حفظ می‌کند. فقدان نقش‌های خاص و تعدد شبکه‌های اجتماعی ناشی از آن به این معناست که نه هدف‌های اقتصادی و نه هدف‌های سیاسی نمی‌تواند انحصاراً به دست کسی به زیان جامعه دنبال شود زیرا هدف‌ها با هم آمیخته‌اند و به علاوه مناسب آنها را هدایت می‌کنند و با اعتقادات که مناسب مبین آنها است کنترل می‌شوند. (Southal, 1995, 15) برای تعریف دولت مدرن ابتدا باید روشن ساخت "دولت پیش مدرن" و "دولت مدرن" چیست و چه چیزهایی آنها را از همدیگر متمایز می‌کند.

"دولت پیش مدرن عبارت از گروه انسانی سازمان یافته‌ای است که ضروریات زندگی‌اش را در اختیار دارد و می‌تواند نیازهای خود را برآورده سازد. گرچه کم و زیادی جمعیت و کوچک و بزرگی گستره قلمرو آن چندان اهمیتی ندارد، همواره قدرت و اقتداری لازم است تا این جماعت را راه برد و بر آن فرمان راند. اعضای اجتماع اجزای یک کل شمرده می‌شوند و گروه بر افراد برتری دارد. اما "دولت مدرن" به شیوه‌ای کاملاً متفاوت نمودار می‌شود. در اینجا جامعه دو عنصر دارد، نخست دولت به معنای خاص آنکه به قلمرو سیاسی ربط دارد و دوم جامعه به معنای دقیق آنکه آن را جامعه مدنی می‌نامند. در نتیجه این تقسیم، دو پهنه به وجود می‌آید یکی پهنه عمومی که دولت به شمار می‌رود و دیگری پهنه خصوصی که به جامعه مربوط می‌شود. انسان نیز به همین سان به دو موجود تقسیم می‌شود از سویی شهروند است از این لحاظ که عضو دولت شمرده می‌شود و از سوی دیگر فرد خصوصی است از این حیث که به جامعه مدنی تعلق دارد. از این رو دولت مدرن بر جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی،

میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد استوار است. (باربیه، ۱۳۹۲: ۱۵) در دولت مدرن نظام سیاسی حاکم جدا از جامعه بوده و دولت منفک از نظام اجتماعی می‌باشد. فرضیه اساسی اندیشه دولت مدرن، عبارت از یک نظم غیرشخصی و مسلط قانونی است که ساختاری جمعی از اقتدار را تعیین می‌کند و طبیعت و شکل اداره و کنترل یک اجتماع معین را ایجاد می‌کند. (skinner, 1987: 353) بر این اساس به بررسی تاریخی و بستر ظهور دولت مدرن می‌پردازیم.

الف- دولت شهر باستانی

واضح ترین شکل فلسفه سیاسی کلاسیک در آثار اندیشه گران یونانی چون افلاطون و ارسطو گرد آمده است. افلاطون در آثاری چون **جمهوریت و قوانین** ضمن طرح افکار فلسفی و سیاسی خود، درباره دولت و چگونگی ایجاد و اشکال متعدد آن به بحث پرداخته است. افلاطون در بیان مفهوم دولت با این پرسش مهم روبرو بود "سرشت و ماهیت دولت چیست؟ (فاستر، ۱۳۸۸: ۷۱)" وی دولت را نتیجه ضرورت مقابله با خطرات زندگانی اجتماعی و تداوم بخش زندگی سعادت-مندانه او می‌داند. البته افلاطون در پایان نظریه خود درباره دولت کمال مطلوب، از آنجا که به امکان تحقق نیافتن آن در عالم زمینی واقف است، در جمهوریت می‌نویسد: "شاید نمونه آن در آسمان موجود باشد، تا هرکسی که بخواهد بتواند آن را مشاهده کند و در استقرار حکومت نفس خود از آن سرمشق گیرد. (کاسیرر، ۱۳۹۴: ۱۰۰) البته وی بعدها در کتاب **قوانین** نظریات خود را تعدیل کرد. در دولت کمال مطلوب دوم که به واقعیت نزدیکتر است، برخلاف دولت کمال مطلوب اول او که مبنای آن علم بود، قانون جای علم را گرفته و نیروی حاکم آن همان قانون است وی در قوانین می‌نویسد: "های مگذارید سیسیل یا هر شهر دیگری در هر کجا که باشد مطیع اربابان بشری گردد، بلکه بکوشید تابع قوانین باشید". (پازارگاد، ۱۳۸۲: ۱۲۴) بنابراین فرق اساسی دو نوع دولت مطرح در جمهوریت و قوانین آن است که در اولی افراد حکومت و رهبران با دقت انتخاب و برای زمامداری تربیت می‌شوند و هیچ نوع مقررات عمومی یا قانونی مانع کار ایشان نمی‌شود، حال آنکه در دومی قانون حاکم مطلق است و زمامدار و رعیت هر دو در برابر قوانین مساوی‌اند. به عقیده ارسطو پایه دولت در طبیعت بشر است. دولت برای تامین نیازهای انسان به وجود آمده و به عبارتی، دولت ساخته طبیعت است. در اینجا نوعی تشابه با نظریه افلاطون مشاهده می‌شود، زیرا او نیز بر چنین سرشتی تاکید کرده بود.

اندیشه ارسطو نقطه مقابل بینش سوفسطاییان است که معتقد بودند اطاعت از قوانین دولت و تسلیم شدن در برابر مقرراتی که فرمانروایان جامعه وضع کرده‌اند، مانع رشد طبیعی و رسیدن آنها به کمال مطلوب است. (عالم، ۱۳۹۶: ۴۶)

در دنیای باستان، دولتها معمولا در دو گروه قرار می‌گرفتند: امپراتوری‌های بزرگ که انسجام آنها ناقص بود و واحدهای کوچک اما بسیار منسجم مانند دولت شهرهای یونانی (استریرر، ۱۳۹۵: ۴۲) میان دولت شهر یونانی و دولت مدرن اندکی شباهت‌های صوری وجود دارد مثلا هر دو قلمرو مشخص و جمعیت معینی دارند و اندیشه شهروندی و مفهوم حکومت قانون در هر دو یافت می‌شود، با این حال یکسان دانستن دولت شهر یونانی و دولت مدرن نادرست است. (طاهایی، ۱۳۸۶: ۲۲) قدرت عمومی به ویژه در آتن به دست مجامع بزرگ مردمی اعمال می‌شد. وظایف حکومت (مثلا وظایف قانونگذاری و اجرایی) از یکدیگر تفکیک نمی‌شد. همه این وظایف را یک مرجع اعمال می‌کرد. قانون اساسی شهر فقط نوشته حقوقی نبود بلکه همان شیوه زندگی در دولت شهر بود که بر اساس نظامی اخلاقی و حقوقی قرار داشت. (barker, 1918: 32) مشخصه این دولت شهر آمیختگی سازمان سیاسی و سازمان اجتماعی بود و جدایی حوزه عمومی و زندگی خصوصی شهروندان در آن معنایی نداشت. نهادهای سیاسی سلطه خود را بر سراسر جامعه اعمال می‌کردند. دین امری خصوصی نمی‌بود که به رای و نظر شخص واگذاشته شود بلکه جنبه‌ای شهروندی داشت. هر شهر خدایان و آیین‌های ویژه‌ای داشت که به همگان تحمیل می‌شد، از این رو در زمینه دین آزادی وجود نداشت و شهروند نمی‌توانست اعتقاد و باورهای خود را برگزیند. افلاطون و ارسطو بر این باور بودند که در مدینه آرمانی پیشنهادی‌شان کارگران، پیشه‌وران و بازرگانان نمی‌توانند شهروند به شمار آیند و شهروندان باید به فعالیت‌های شایسته‌ای همچون سیاست و جنگ بپردازند. دولت شهر اختیار اموال و دارایی‌های شهروندان را در دست داشت و به هنگام ضرورت می‌توانست از آنها استفاده کند. همچنین دولت شهر زندگی خصوصی شهروندان را کنترل می‌کرد. در نتیجه جدایی میان امر سیاسی و امر اجتماعی، میان دولت و جامعه و میان شهروند و فرد وجود نداشت. (باربیه، ۱۳۹۲: ۳۰)

در فاصله مرگ ارسطو تا شروع قرون وسطی چند مکتب فکری پدید آمد که از آن میان تنها رواقیون در باب دولت اندیشه پردازی کرده‌اند. رواقیون، آیین قانون طبیعی و حقوق طبیعی را بنیان گذارند و رومیان بعدها بر همان اساس حقوق خاص بیگانگان (حقوق بین‌الملل) را معتبر

شناختند. بنابراین در فلسفه رواقی به جای مفهوم دولت، ایده دولت جهانی و قانون جهانی شکل گرفت. از طرفی چون رواقیون واقعیت دولت- ملت را نیز درک می‌کردند، بنابراین هر فرد را تابع دو قانون می‌دانستند، نخست قانون دولت ملت و دیگری قانون دولت جهانی. رواقیون برای تحقق آرمان خود که تشکیل دولت جهانی بود، قانون جهانی را برتر دانستند. (فروغی، ۱۳۹۱: ۵۹)

ب- قرون وسطی

بنیان اندیشه سیاسی قرون وسطی که در اندیشه ارباب کلیسا و علمای آن عصر متجلی شد نظریه‌ای الهی درباره حکومت سیاسی بود. به سخن دیگر نقطه عزیمت اندیشه سیاسی مانند سایر علوم این عصر از این عبارت انجیل نشأت گرفت: "ترس از خدا، آغاز حکمت است. (هلد، ۱۳۹۶: ۶۵)" سنت آگوستین در این زمینه می‌گوید: "تاریخ کلیسا ابژه خداوند در جهان است و مسیحی حقیقی نباید بر مسائل این زندگی گذرا تاکید کند. لذا می‌توان عهد کلیسایی را دوره افول انسان سیاسی مهد شهروندی یونان به حساب آورد: "جهان مسیحی در تضادی تند با این دیدگاه یونانی که شهر را تجسم نیکی سیاسی قلمداد می‌کرد، بر این مطلب پای می‌فشرد که نیکی در گردن نهادن به مشیت پروردگار است." (هلد، ۱۳۹۶: ۶۴) آگوستین در مدت سیزده سال کتاب شهر خدا را نوشت و ضمن طرح اندیشه سیاسی خود، به مقتدرانه ترین وجه درباره برتری قدرت کلیسا بر قدرت دنیوی سخن گفت. اما سن توماس آکوئیناس را می‌توان پیام آور فلسفه سیاسی ارسطو در مسیحیت دانست. وی با قسمت اعظم اندیشه ارسطو به ویژه اینکه دولت پدیده طبیعی و مظهر خیر است موافق بود. از نظر او گسترش سایه دولت بر سر انسان امری طبیعی قلمداد می‌شود و قیود جامعه سیاسی نه تنها مانع رشد و ترقی انفرادی آنها نیست، بلکه خود وسیله‌ای برای احراز همان رشد است. (فاستر، ۱۳۸۸: ۴۲۳) به زعم وی اگرچه انسانها قاعدتا باید در عهد معصومیت بشر در جوار هم زندگی کرده باشند، اما تحقق زندگی اجتماعی به وجهی که عده‌ای بی شمار در آن شرکت کنند، جز با قرار گرفتن شخصی واحد در راس آن عملاً امکانپذیر نیست. نکته حائز اهمیت در اندیشه سیاسی - مذهبی آکوئیناس آن است که دولت مورد نظر او برای کسب سعادت به همکای با مذهب نیاز دارد، بنابراین هر جا که حوزه وظایف دولت و مذهب مشترک باشد، تابعیت از آن دولت است. به اعتقاد او چون دولت در آموزه‌های مذهبی مرجع نیست، کلیسا می‌تواند در موضع داوری

فرمانروایان قرار گیرد. او شورش علیه فرمانروا را در صورت نقض مکرر قوانین طبیعی از سوی او مجاز تلقی می‌کرد. بنابراین آکوئیناس به رغم توجه نهایی به تکامل اجتماع مسیحی، شکل گیری نوعی حکومت قانونی محدود را که تکامل یافته سنت دموکراتیک لیبرال باشد، پیش بینی کرده بود. (عنایت، ۱۳۹۰: ۱۳۷-۱۴۸) به نظر برخی تاریخ نگاران، فرد در قرون وسطی پدید آمده است و حتی از کشف فرد در سده دوازدهم میلادی سخن گفته‌اند. در اروپای قرون وسطی یک تئوری سیاسی بدیل برای مواضع دینی پاپ و امپراطوری روم مقدس وجود نداشت. همگرایی اروپای مسیحی بیشتر از هر چیزی به این دو مقام مربوط می‌گردید. این نظم سیاسی- اجتماعی به عنوان نظم اجتماع بین‌الملل مسیحی تلقی می‌شد. این اجتماع در مورد اقتدار و در هنگام حل و رفع منازعات و نبردها به خداوند می‌نگریست. در مورد سیاست، نقطه نظر مرجع آن دکترین مذهبی بود و این دکترین عبارت از تصوراتی پیرامون طبیعت عام اجتماع بشری بود. در فاصله ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ شکل گیری برخی عناصر اصلی دولت مدرن (مطلقه) کم کم آغاز شد. واحدهای سیاسی هرکدام با سرزمین و جمعیت متعلق به خود با تداوم در زمان مشروعیت به دست آوردند. نهادهای دایمی برای امور مالی و قضائی تثبیت شدند. گروه‌های مدیران حرفه‌ای گسترش یافتند. سازمان هماهنگ کننده مرکزی، یا همان دیوان خانه با کارمندانی که منشیان تحصیل کرده و بسیار با مهارت بودند، شکل گرفته بود. (استریر، ۱۳۹۵: ۶۱) فرد به شرط تعلق به گروه یا جماعت مشخصی (صنف‌ها، شهرها، مرتبه‌های اجتماعی) از آزادی و حق و حقوقی برخوردار بود (آزادی جمعی). از نظر پوجی از میان ساختارهای موجود اصناف که متشکل از عناصر حقوقی قدرت مندی بودند چارچوب نهادی دولت مدرن را پی ریزی نمودند. با این توضیح که اصناف دارای نقشی نهادی بوده و صرفاً رویکردی مشورتی نداشتند. این نهادها بر مبنای مقررات دقیق و مدون عمل کرده و هریک از آنها نماینده یک ایالت سرزمین یا مملکت بودند و در عمل جغرافیای سیاسی مشخصی را منعکس می‌کردند و در مقابل ارباب بسان یک نهاد مستقل عمل می‌نمودند. (پوجی، ۱۳۸۴: ۸۶) اما در این دوران فرد نه از آزادی و نه از حقوق فردی برخوردار نبود. در نتیجه میان امر اجتماعی و امر سیاسی جدایی دیده نمی‌شد و جامعه کاملاً زیر فرمان قدرت سیاسی قرار داشت. در نتیجه فقدان فردباوری در قرون وسطی نشان می‌دهد که چرا دولت مدرن هنوز در آن روزگار ممکن نبود. (باربیه، ۱۳۹۲: ۷۲)

ج- جنبش دین‌پیرایی پروتستانی

هر چند جامعه قرون وسطایی فرد مدرن را نمی‌ساخت. اما به نظر چنین می‌نماید که جنبش دین‌پیرایی پروتستانی سده شانزدهم پیدایش فرد را به دلیل اهمیتی که به او در پهنه دین بخشید آسان کرده باشد. می‌توان گفت پروتستانیسیم خاستگاه فردباوری مدرن بوده و مدعی شد آزادی که در امور دینی به همراه آورد آزادی همانندی را در زمینه سیاسی در پی داشت و همین کار توانست به رژیم‌های جمهوری و دمکراتیک راه برد. البته برخی اعتقاد دارند پروتستانیسیم خاستگاه مدرنیته نبود اما آن را همراهی کرد و با آن هماهنگ شد، بنابراین نباید در جستجوی سرچشمه دولت مدرن در پروتستانیسیم برآمد زیرا این سرچشمه در جای دیگر نهفته است و بسیار پیچیده تر می‌نماید. (باربیه، ۱۳۹۲: ۹۴) از حیث فکری و فرهنگی اصلاحات پروتستانیسیم با اعطا خصلت ملی به کلیسا موجب تعمیق حس ملیت و با اعطا انحصاری اقتدار اجبار آمیزه پادشاه تمرکز قدرت را سبب گردید. در این خصوص دیدگاه لوتر مبنی بر لزوم انفعال و عدم مقاومت در برابر حکام غیردینی و اینکه حکومت ایشان عطیه‌ای از جانب خداوند است باعث شد تا برخی وی را نیای روحانی نظریه دولت بدانند. (figgii, 1993. 62)

د- اندیشمندان دولت پیش مدرن و مدرن

هر چند آشوب‌های سهمگینی که دین‌پیرایی پروتستانی برانگیخت دگرگشت‌های سیاسی مهمی در پی آورد، اما هیچیک از آنها به زایش دولت مدرن راه نبرد. اندیشمندان سیاسی سده شانزدهم از ماکیاول تا بدن حتی آنها که مدرن خوانده شده‌اند یا نوآوری‌های محسوسی کرده‌اند همچنان در چارچوب دولت پیش مدرن اندیشه می‌ورزیدند. گر چه اینان گاه جدایی نسبی دولت از دین را می‌پذیرفتند اما هرگز نه جدایی دولت از جامعه را در نظر داشتند و نه تمایز شهروند را از فرد. البته نمی‌توان گفت که نظریات این اندیشمندان با توجه به نوآوری‌هایی که داشته‌اند مبتنی بر دولت پیش مدرن است و باید به دولت مطلقه که بین دولت پیش مدرن و مدرن است قائل شویم. اگر چه نقطه عزیمت به سمت دولت مدرن با گذار از فئودالیت به دولت مطلقه آغاز می‌شود، اما دولت مطلقه را باید مرحله‌ای میان دولت پیشامدرن و دولت مدرن تلقی نمود. (گرجی ازندریانی، ۱۳۹۵: ۳۴۹)

۱- ماکیاول

به گمان بسیاری ماکیاولی بنیانگذار علم سیاست نوین و دولت مدرن است. (کاسیرر، ۱۳۹۴:

۱۵۰-۱۷۲) ماکیاولی با واقع بینی سیاسی، تمام پایه‌های نظام سیاسی قرون وسطی را برای همیشه کنار گذاشت و دعوی حق الهی پادشاهان را مطلقاً پوچ و ادعایی زایدیه خیال، نه بر اساس اندیشه سیاسی معرفی کرد. وی در کتاب‌هایی چون **شهریار و گفتارها در مقام نظریه پرداز دولت مدرن** کوشید کشف کند که چگونه میان قدرت دولت و قدرت شهروندان موازنه‌ای مناسب می‌توان برقرار کرد. او از مطالعه تاریخ به این نتیجه رسید که سه شکل اصلی حکومت موناشرشی (مشروطه، آریستوکراسی، دموکراسی) بی‌ثبات است و به ایجاد چرخه فساد و تباهی می‌انجامد. (جهاننگلو، ۱۳۸۷: ۱۵-۵۰) ماکیاولی شرط پایداری دولت را در تبعیت مردم از قانون می‌داند و معتقد است مردمی که از قانون پیروی نکنند فاسدند و تنها راه اصلاح آنها سلطه یک فرد بر دولت است، فردی که با وضع اصول و قوانین موجبات شفای دولت را فراهم خواهد ساخت. به نظر وی دو دولت آزاد و مقید وجود دارد، در دولت آزاد مردم قوانین را از صمیم قلب اطاعت می‌کنند، حال آنکه در دولت مقید، احکام فرمانروایان به زور بر اتباع کشور تحمیل می‌شود. وی دولت مقید را به پیکری بیمار و دولت آزاد را به پیکری سالم تشبیه کرد. در دیدگاه ماکیاولی دولت‌های آزاد (جمهوری) بر دولت‌های سلطنتی ارجح هستند زیرا توسعه و رونق در پرتو حکومت آزاد تحقق می‌یابد. به اعتقاد او حکومت ایتالیایی متحد در آینده باید چنین صورتی بیابد. (ماکیاولی، ۱۳۹۳: ۲۸۰) ماکیاولی پس از تشکیل و تاسیس دولت، زمامداری انتخابی را بر زمامداری موروثی ترجیح می‌دهد و فواید احترام به حکومت قانون و برخورداری مردم از آزادی عمومی تا آنجا که بتوانند پیشنهادهایی را که به نفع عامه است بیان کنند متذکر می‌شود. در نظر ماکیاولی اکثر ملت‌ها به دلیل دوری از فضیلت شایسته برخورداری از جمهوری نیستند. او حکومت آزاد را شایسته قوم فاسد نمی‌داند. ماکیاولی با توجه به تجربیات خود از فلورانس و حکومت مذهبی ساونارولا که سرانجامی نیافت، بر اخلاق و حضور اخلاق مذهبی در حکومت خط بطلان کشید و توسعه قدرت را به حکومت‌ها توصیه کرد. از نظر او دین عاملی است که شهروندان را وا می‌دارد تا حتی مواردی که اوضاع و احوال برای نافرمانی کردن و عصیان مهیاست، از روی میل و علاقه به خدمت دولت کمر بندند. در نظر او مذهب فقط از آن رو اهمیت دارد که ابزاری برای نیل به اهداف دولت است. به همین دلیل کلیسا را نیز جزئی از اجزای خدمت‌کننده به دولت بر می‌شمارد. (اسکینر، ۱۳۸۹: ۷۰) هرچند ماکیاولی با جدایی سیاست از سرپرستی دین در حقیقت سیاست را عرفی و لائیک کرد و چنین کاری او را مدرن‌گرداند اما باید دانست که موضوع اساسی اندیشه ورزی او دولت

پیش مدرن و شه‌ریار فرمان روای آن بود. وانگهی ماکیاول به تقلید از نمونه‌های دولت شهرهای باستانی فرامی‌خواند. از دید او جامعه و فرداز هستی ویژه‌ای برخوردار نبودند. در نتیجه مفهوم کلی دولت مدرن بر او کاملاً بیگانه می‌نمود.

۲- ژان بدن

بدن نماینده‌ای بهتر از ماکیاولی برای سرآغاز اندیشه سیاسی نو است. نظریات ماکیاولی به روزگار نونزدیکتر است، حال آنکه افکار بدن دو عهد قرون وسطی و جدید را در بر می‌گیرد. وی از سوی پیشرو این اندیشه غیر کلیسایی است که حاکمیت قدرت مرکزی حکومت است و از سوی دیگر به مفهوم دیرین زمامدار باز می‌گردد و او را نایب خدا و مکلف به اجرای قوانین الهی بر روی زمین می‌داند. بدن خانواده را واحد تشکیل دولت دانسته و معتقد است که اجتماع سیاسی از تجمع خانواده‌ها پدید می‌آید. (جونز، ۱۳۸۹: ۹) به عقیده بدن مشخصات حاکمیت از این قرار است: غیر قابل انتقال بودن، شریک ناپذیر بودن، نامحدود بودن، دائمی و مستقل بودن. او حاکم را، هر که باشد اعم از شاه، مجلس یا اشراف، منبع قانون و حقوق می‌داند. از نظر بدن، حاکمیت مطلق است و تنها قانون الهی و قانون طبیعی آن را محدود می‌کند. وی اعتقاد دارد قوانین دولت ملی مبتنی بر سرزمین، صرفاً ممکن است مورد تجدیدنظر مقامی بالاتر قرار گیرد، اما باز هم قوانین اساسی و نهایی آن ساخته بشر است. بدن با اعتقاد به اینکه دولت و قوانینش فقط انعکاس نسبتاً ناقص آن عدالت، خیر و حقیقت کاملی است که به اخلاق خداوندی تعبیر می‌شود، در حقیقت، خود را پیرو سنت فکری قرون وسطی نشان می‌دهد. (عنایت، ۱۳۹۰: ۱۷۱) در نظر او تابعیت، انقیاد در برابر قانون حاکم است. بدن شرایط تحقق دولت را نیز همین ذکر می‌کند و وحدت سیاسی اجتماع را برای تشکیل دولت کافی می‌داند، اما وجود چند مذهب در یک دولت را نیز امکانپذیر می‌شمرد. وی طرفدار وحدت ملی است و سنت دینی را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهد. (پازارگاد، ۱۳۸۲: ۵۲۳) به اعتقاد

وی هیچ عاملی بهتر از دیانت، بقای دولت را تضمین نمی‌کند، زیرا دین با ترسانیدن مردم از نتیجه اعمال نادرست، به اجرای قوانین کمک می‌کند و رعایا را به اطاعت از فرمانروایان و او دارد. او دولت مرکب را رد می‌کند و فقدان اسباب و علل انقلاب را از شرایط دولت منظم می‌داند. سرانجام آنکه به نظر بدن شکل دولت و قوانین موضوعه بشری بر اساس قوانین طبیعت باید وضع شود. (جونز، ۱۳۸۹: ۹۵) از نظر بدن قانون چیزی نیست مگر فرمان حاکمیت برای اعمال قدرت حاکمه خود، حاکمیت توانایی قانونگذاری برای همه اتباع خود و سپس تغییر

آن را دارد. بر روی زمین بعد از خداوند کسی والاتر از شاهان حاکم که خداوند آنان را خلیفه‌های خود برای حکومت بر دیگر ابناء بشر برگزیده است، وجود ندارد" (bodin, 2006. 40) حاکم نمی‌تواند تابع فرمان کسانی غیر از خود باشد، زیرا حاکم است که قانون را برای افراد دیگر می‌نویسد" (bodin, 2006. 28). "قدرت حاکم اگر به صورت ساده و غیرمشروط اعمال شود، به خوبی اعمال شده است." (Ibid) گرچه ژان بُدن بر آن بود تا جمهوری سالاری را از چیرگی مذهب‌های موجود برهاند و برای جمهور سالاری بنیادی طبیعی و بخردانه فراهم آورد و به آن حاکمیتی مطلق و پایدار واگذارد که کوشش‌هایی با جنبه‌های مدرن شمرده می‌شد. اما باید توجه داشت که جمهور سالاری را همچون "حق فرمان‌روایی خانوارهای بسیار و حق برخورداری از آنچه میان آنها با قدرت حاکمیت مند خود فرمان مشترک است" (bodin, 2006: 29) تعریف می‌کند. بنابراین جمهوری سالاری نه از افراد بلکه از خانواده‌ها ترکیب می‌شود و از قدرتی حاکمیت مند بر آنان برخوردار است. این دریافت از جمهوری سالاری و شهروندی در واقع به دولت پیش مدرن حواله می‌دهد.

۳- هابز

هابز بر خلاف ماکیاولی خواهان یک دولت کوچک، متواضع و در عین حال قوی است. این امر به زبان جان گری یکی از مفسران نظریه دولت هابز "صرفاً یک دیدگاه نوستالژیک است، با رویای عصری چون عصر هابز که گوش‌هایش از هیاهوی مذاهب وحشی و درنده خو، کر شده و آرزومند و تشنه صلح است." (gray, 1983. 22-34) در میانه سده هفدهم توماس هابز در کتاب **لویاتان** نظریه‌ای از دولت ارائه می‌دهد که سخن اساساً بر سر دولتی پیش مدرن است هر چند می‌توان عناصر نوید بخشی از مدرنیته را در آن یافت. به این ترتیب هر چند هابز برخی خودمختاری‌ها را برای فرد به رسمیت می‌شناسد اما باید به او همچون نظریه پرداز دولت پیش مدرن نگریست. هابز در تفکر مشهور خو یعنی جنگ همه علیه همه بیان می‌دارد که "انسانها در می‌یابند که زندگی آنها کوتاه است و در تنهایی و با فقر، زشتی، وحشیگری خواهد گذشت. آنها به علاوه در می‌یابند که لازم است برای پرهیز از آسیب دیدن و داشتن زندگی کوتاه و به همین گونه برای اجتناب از خسارت و مرگ، هر یک به نوبه خود تامین شرایطی را برای یک رفاه وسیعتر و نیز برای اجرای قوانین حقوق طبیعی اجازه دهند. (hobbes, 1968. 23) هابز معتقد بود "که آشوب‌ها و جنگ‌های داخلی زمانه او چیزی جز نتیجه قابل پیش بینی شکست ریشه‌ای اقتدار در جامعه نیستند. از نظر او این اوضاع پس رفت انسان به

سوی وضع طبیعی خارج از مقررات جامعه مدنی یعنی جنگ همه بر ضد همه را نشان می‌داد. " از اینجا آشکار می‌گردد که در زمانی که آدمیان بدون قدرتی عمومی به سر برند که همگان را در حال ترس نگه دارد در وضعی قرار دارند که جنگ خوانده می‌شود و چنین جنگی جنگ همه بر ضد همه است. (هابز، ۱۳۹۲: ۱۵۸) جمهوری مورد نظر هابز بر قراردادی استوار است که افراد بر پایه آن افراد حقوق خود را به مقامی قدرت مدار وا می‌گذارند تا پاسداری از آنها را تامین کند. در واقع برای حفظ صلح میان آدمیان همگان به این توافق می‌رسند که از حق خود بر همه چیز در مواردی که می‌پندارند برای صلح و دفاعشان ضروری است چشم پوشند. هابز بر این باور بود که افراد باید با اشتیاق حقوق خود مبنی بر آزادی و خودمختاری را در چهارچوب یک اقتدار واحد قدرتمند قرار دهند و سپس اجازه دهند که این اقتدار از طرف آن اقدام نماید، زیرا اگر همه افراد به همین شیوه عمل کنند شرایط را برای ظهور یک حکومت سیاسی موثر و برقراری امنیت و صلح البته در دراز مدت هموار می‌سازند. حاکمیت بیشتر کیفیتی است که از این موقعیت مورد توافق پدید آمده است تا آنکه شخص بخواهد آن را اشغال کند. هابز به بحث درباره این نکته می‌پردازد که اعطای حقوق فرد مبنی بر حکومت بر خود مبنای وحدت عمومی است، وحدتی که باید به وسیله حاکمیت زاییده یا ایجاد شود. (hobbes, 19-229) این اعطای حق، شخص مشترک المنافع یا شخص حقوقی یا دولت را می‌سازد که خودش باید از طریق نمایندگی یا جانشینی پدیدار شود. (hobbes, 1968.217) در حالیکه حاکمیت به وسیله اعطای حق فردی پدید می‌آید، سازمان یا اداره حاکمیت به وسیله جانشینی شکل می‌گیرد. (hobbes, 1968. 228) یعنی شخص حاکم، نماد حاکمیت می‌گردد. حاکمیت در قدرت شخص عمومی یعنی در نام دولت ذاتی و حل شده است. حاکمیت باید دارای قدرت کافی باشد تا بتواند تضمین نماید قوانین حکومتی درباره اقتصاد و سیاست استحکام و استمرار داشته باشند، زیرا از نظر هابز جاه طلبی‌های انسانها، آز و طمع، خشم و دیگر شهوات، بسیار قوی می‌باشند و جهان لغات (نصیحت و اقناع و ...) ضعیفتر از آنند که بتوانند بر این شهوات لگام زنند مگر آنکه مقداری ترس از قدرت تحمیلگر وجود داشته باشد. فراسوی حوزه نفوذ دولت همواره تهدیدی از یک جنگ بی پایان وجود دارد، اما در داخل مرزهایی که تحت سیطره دولت است، همراه با قوانین، نهادها و اقتدار اجبار آفرین آن، نظم اجتماعی می‌تواند دوام بیابد. در اصل دولت‌ها می‌توانند جزیره‌های رفاه و خوشبختی در داخل دریاهایی از تعارضات و جنگ‌های ممکن باشند. (طاهایی، ۱۳۸۶: ۳۰)

۴- روسو

دولت مورد نظر روسو مانند جمهوری مورد نظر هابز و حتی روشن‌تر از آن به الگوی دولت پیش‌مدرن ارجاع می‌دهد. نظر او در این باره از مفهوم قرارداد اجتماعی به مثابه شالوده دولت بر می‌آید. از دید روسو افراد حقوق خود را به دولت یا به مردم برخوردار از حاکمیت وا می‌گذارند. از این پس، فرد اساساً همچون عنصری از پیکره اجتماع یا عضوی از دولت پدیدار می‌ود. بر اساس نظریه قرار داد اجتماعی روسو آدمیان بر مبنای یک قرارداد اجتماعی شخص خود و تمام حقوق خود را به مشارکت تحت هدایت عالیّه اراده عمومی قرار می‌دهد و هر عضوی همچون بخش جدایی‌ناپذیر کل در هیات اجتماعی پذیرفته می‌شود. (روسو، ۱۳۹۴: ۱۰۴)

روسو معتقد بود که برای تحقق ایده آل حاکمیت در یک جمعیت جدید، افراد باید مستقیماً در مباحث برای آفرینش قانون که توسط آن زندگی شان تنظیم می‌گردد، شرکت نمایند. زیرا اقتدار حاکم به وسیله اراده عمومی (یا جمعی) شکل می‌گیرد. یعنی داوری‌های پخته شده درباره سعادت جمعی توسط مردم، بر اساس توانایی‌هایشان به عنوان شهروند، ساخته می‌شود. همه شهروندان باید با هم اجتماع نمایند و قوانین مقتضی را مقرر دارند. احکام باید حکم برانند: مسائل دولت باید با مسائل رایج مردم همبستگی بیابد روسو از منتقدین مفهوم آنتی دموکراسی مستقیم بود. زیرا این دموکراسی در همسان سازی تمایز بین کارکردهای اجرایی و قانونگذاری شکست خورده بود و نتیجتاً در بحران‌ها مستعد بی‌ثباتی و بلاتکلیفی می‌گردید. (rousseau, 1968: 114) اما در همان حالی که او مایل به دفاع از اهمیت تقسیم و محدود سازی قدرت حکومت بود، حکومت یا قوه مجریه در دیدگاه او فقط تا آن حد مشروع بود که دستورات اراده جمعی یا عمومی را انجام دهد. شخص عمومی یا حاکمیت همانا اراده عمومی بود که به وسیله مردم خلق می‌شد و به قوه اجرایی واگذار می‌گردید. در این بحث که قدرت اجرایی از اعطای حق نمایندگی ناشی می‌گردد، روسو از هابز تبعیت می‌کند. اما در آنجا که درباره جایگاه حاکمیت بحث می‌کند از هابز فاصله می‌گیرد. روسو که خود از شیفتگان وضع طبیعی به حساب می‌آید، بر خلاف هابز به خوشبختی آدمی تا پیش از تاسیس دولت اعتقاد داشت. در عین حال رسیدن به عالی‌ترین شکل آزادی را فقط از طریق قرارداد اجتماعی میسر می‌دانست. در روایت‌های هابز و لاک از قرارداد حاکمیت از مردم به دولت منتقل می‌شود، اما روسو ادعا می‌کند که به چنین انتقال حاکمیتی اصلاً نیاز نیست، زیرا حاکمیت از

مردم ناشی می‌شود. او می‌گوید: "هر قانونی که مردم شخصا آن را تصویب نکرده باشند، بی ارزش است". (هلد، ۱۳۹۴: ۱۴۱)

۵- اسپینوزا

اسپینوزا در رساله **الهی سیاسی** خود نخستین بار تایید می‌کند که آزادی فردی بالاترین ارزش اخلاقی و سیاسی و در نتیجه پایان دولت است. او از کار نظری هابز که آن را دنبال می‌کند نتایجی پیچیده تر و جسورانه تر می‌گیرد و به ویژه نشان می‌دهد که آزادی عقیده کمال حاکمیت را که برای امنیت شهروندان ضروری است به هیچ وجه تهدید نمی‌کند. (اوزر، ۱۳۸۹: ۱۲۶) اسپینوزا با درخواست آزادی اندیشه و بیان برای فرد در واقع میان اجتماعی سیاسی و فرد فاصله نهاد و بدین سان خودمختاری او را در برابر جامعه و قدرت سیاسی اعلام داشت. اسپینوزا بر آن بود تا نشان دهد در یک جمهورسالاری آزاد هرکس از آزادی کامل اندیشیدن و بیان نظریات خود بهره مند است. اسپینوزا بر خلاف هابز حقوق طبیعی را نگاه می‌دارد و بر این باور است که وضع طبیعی در جامعه تدوم می‌یابد.

۶- جان لاک

جان لاک نیز در رساله خود درباره حکومت مدنی بنیاد جامعه و قدرت را بر قرارداد اجتماعی یعنی بر توافق افراد نهاد. افراد آزادانه جامعه را تشکیل می‌دهند و قدرت خود را به آن وا می‌گذارند. اما به دلایلی چند راهکار لاک با راهکار هابز تفاوت دارد. نخست از دید لاک وضع طبیعی، وضع صلح است نه وضع جنگ، از این رو سخن نه بر سر برون رفت از وضع طبیعی بلکه بر سر برطرف کردن عیب‌های آن است تا از لغزش به وضع جنگ جلوگیری شود. اساس حکومت توافق است و قدرتی که شهریان و فرمانروایان از آن برخوردارند توسط حقی مطلق به آنها اعطا نشد است بلکه نشأت گرفته از اعتماد عمومی در قبال مسئولیتی است که اگر تحقق نیابد تاوان آن را خواهند داد. (لاک، ۱۳۸۷: ۱۵۴) از دید لاک هر چند افراد برای تشکیل حکومت مدنی قدرت طبیعی خود را به جامعه وا می‌گذارند اما بر خلاف آنچه هابز می‌طلبید از همه حقوق خود چشم نمی‌پوشند بلکه فردیت ویژه خود را نگاه می‌دارند. حکومت نقش پاسداری از مالکیت آنها از جمله زندگی، آزادی و دارایی هایشان را به دوش دارد. افزون بر این افراد بر قدرت نظارت می‌ورزند و در صورت ضرورت می‌توانند سو استفاده‌هایشان را پیش بینی و زیاده روی هایشان را مهار کنند. فراتر از این هر آینه حکومت کنندگان رفتاری خودکام، بیدادگرانه و جبارانه پیش گیرند، افراد می‌توانند علیه آنان بشورند تا تغییرشان دهند.

بنابراین افراد نه به طور کامل در جامعه حل شده‌اند و تماما فرمان بردار قدرت‌اند بلکه نسبت به جامعه و دولت فاصله‌ای را حفظ می‌کنند. چنین بود که اصل تمایز میان پهنه خصوصی و جامعه سیاسی نهاده شد. او همچنین با جدا سازی اکید دین از سیاست و کلیسا از دولت به نتیجه‌ای همسان رسید. حکومت مطلوب لاک بر پایه قانون شکل می‌گیرد، قوانینی که نمایندگان برگزیده مردم پس از مشورت و بررسی طولانی وضع می‌کنند. حقی اصلی که لاک بر آن تاکید می‌کند، حق مالکیت خصوصی است که همه مردم دارند. پیش از آنکه جامعه به مردم حقوقی اعطا کند، خود صاحب حقوقی بوده‌اند و چون جامعه این حقوق را به ایشان نداده است، نمی‌توانند از آنها سلب کند. لاک فرضیه تفکیک قوا را تضمینی برای حقوق مردم در برابر تمرکز قدرت حکومت قرار می‌دهد. (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۱۴۰) لاک دولت را چنین تعریف می‌کند که هیچ اجتماعی را نمی‌توان دولت خواند، مگر آنکه بر پایه رضایت اعضای آن تشکیل شده باشد. در نظر لاک دولت و اجتماع سیاسی برای این به وجود می‌آید که نقایص و معایب حالت طبیعی را از میان بردارد و وظیفه حکومت وضع قوانین برای تنظیم و حفظ دارایی افراد و دفاع از اجتماع در برابر تجاوز و تعرض اجنبی است. (پاپکین و استرول، ۱۳۸۹: ۱۱۶)

در دیدگاه لاک، تشکیل یک دستگاه حکومتی نباید به گونه‌ای باشد که مردم منفعلانه همه حقوق خودشان را به آن انتقال دهند. (Locke, 1963: 402) این امر اهمیت دارد که در ارزیابی لاک اقتدار سیاسی از جانب افراد به دولت به منظور پیگیری برخی اهداف واگذار می‌شود و این اهداف باید به نحو شایسته احراز گردد. داوران نهایی شهروندان هستند که می‌توانند وکلای خود را برگزینند و اجرای وظایف به دست آنان را تدام بخشند و یا اگر لازم باشد کل تشکیلات دولتی را حفظ کنند. قواعد حکومتی و مشروعیت آن با رضایت افراد تداوم می‌یابد.

۷- مونتسکیو

مونتسکیو در کتاب **روح القوانین** بر آن است تا نقش قانون را در سازماندهی زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دینی و غیره بیازماید. او به جداسازی جامعه از دولت نیز اندیشد و به آزادی سیاسی توجه دارد نه آزادی فردی. با این حال او تمایز میان جامعه و انسان‌های تشکیل دهنده آن را نادیده نمی‌گیرد. مونتسکیو تنها به آزادی جمعی دولت بسنده نکرد بلکه آزادی شخصی شهروند را نیز مورد تاکید قرار داد و حق مالکیت را برای فرد به رسمیت شناخت. او همچنین میان شهروند و دولت و میان انسان و قدرت فاصله گذاشت و همین کار

وجود پهنه‌ای خصوصی بیرون از تسلط قدرت و بهره مند از نوعی خودمختاری را ممکن گردانید. (باربیه، ۱۳۹۲: ۱۵۷)

نتیجه گیری

تعریف دولت مدرن و مبادی و مبانی آن روشن ساختیم "دولت پیش مدرن" و "دولت مدرن" چیست و چه چیزهایی آنها را از همدیگر متمایز می‌کند. دولت پیش مدرن عبارت از گروه انسانی سازمان یافته‌ای است که ضروریات زندگی‌اش را در اختیار دارد و می‌تواند نیازهای خود را برآورده سازد. دولت مدرن "به شیوه‌ای کاملاً متفاوت نمودار می‌شود. در اینجا جامعه دو عنصر دارد، نخست دولت به معنای خاص آنکه به قلمرو سیاسی ربط دارد و دوم جامعه به معنای دقیق آنکه آن را جامعه مدنی می‌نامند. در نتیجه این تقسیم، دو پهنه به وجود می‌آید یکی پهنه عمومی که دولت به شمار می‌رود و دیگری پهنه خصوصی که به جامعه مربوط می‌شود. واضح‌ترین شکل فلسفه سیاسی کلاسیک در آثار اندیشه گران یونانی چون افلاطون و ارسطو گرد آمده است و دولت‌شهرهای باستانی اولین دولت‌های پیش مدرن محسوب می‌شدند. در دولت شهر باستانی میان امر سیاسی و امر اجتماعی، میان دولت و جامعه و میان شهروند و فرد وجود نداشت. در دوران قرون وسطی فرد نه از آزادی و نه از حقوق فردی برخوردار نبود. در نتیجه میان امر اجتماعی و امر سیاسی جدایی دیده نمی‌شد و جامعه کاملاً زیر فرمان قدرت سیاسی قرار داشت. در نتیجه فقدان فردباوری در قرون وسطی نشان می‌دهد که چرا دولت مدرن هنوز در آن روزگار ممکن نبود. هرچند جامعه قرون وسطایی فرد مدرن را نمی‌ساخت. اما به نظر چنین می‌نماید که جنبش دین‌پیرایی پروتستانی سده شانزدهم پیدایش فرد را به دلیل اهمیتی که به او در پهنه دین بخشید آسان کرده باشد. هر چند آشوب‌های سهمگینی که دین‌پیرایی پروتستانی برانگیخت دگرگشت‌های سیاسی مهمی در پی آورد، اما هیچیک از آنها به زایش دولت مدرن راه نبرد. اندیشمندان سیاسی سده شانزدهم از ماکیاول تا بدن حتی آنها که مدرن خوانده شده‌اند یا نوآوری‌های محسوسی کرده‌اند همچنان در چارچوب دولت پیش مدرن اندیشه می‌ورزیدند و اندیشمندان دیگر به مرور راه را برای ایجاد دولت مدرن باز نمودند. ماکیاول با جدایی سیاست از سرپرستی دین در حقیقت سیاست را عرفی و لائیک کرد و چنین کاری او را مدرن گرداند اما باید دانست که موضوع اساسی اندیشه ورزی او دولت پیش مدرن و شهریار فرمان‌روای آن بود. بُدن نماینده‌ای بهتر از ماکیاولی برای

سرآغاز اندیشه سیاسی نو است. نظریات ماکیاولی به روزگار نونزدیکتر است، حال آنکه افکار بدن دو عهد قرون وسطی و جدید را در بر می‌گیرد. هابز بر خلاف ماکیاولی خواهان یک دولت کوچک، متواضع و در عین حال قوی است. دولت مورد نظر روسو مانند جمهوری مورد نظر هابز و حتی روشن‌تر از آن به الگوی دولت پیش‌مدرن ارجاع می‌دهد. نظر او در این باره از مفهوم قرارداد اجتماعی به مثابه شالوده دولت بر می‌آید. اسپینوزا در رساله الهی سیاسی خود نخستین بار تایید می‌کند که آزادی فردی بالاترین ارزش اخلاقی و سیاسی و در نتیجه پایان دولت است. جان لاک نیز در رساله درباره حکومت مدنی بنیاد جامعه و قدرت را بر قرارداد اجتماعی یعنی بر توافق افراد نهاد. مونتسکیو در کتاب روح القوانین بر آن است تا نقش قانون را در سازماندهی زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دینی و غیره بیازماید. او همچنین میان شهروند و دولت و میان انسان و قدرت فاصله گذاشت و همین کار وجود پهنه‌ای خصوصی بیرون از تسلط قدرت و بهره‌مند از نوعی خودمختاری را ممکن گردانید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع فارسی

کتاب

- استریر، ژوزف (۱۳۹۵)، *تاریخ دولت مدرن در قرون وسطی*، ترجمه حسین بادامچی، انتشارات نگاه معاصر
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۸۹)، *ماکیاولی*، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات طرح نو
- اوزر، آتیلا (۱۳۸۹)، *دولت در تاریخ اندیشه غرب*، مترجم عباس باقری، انتشارات فرزانه روز
- باریبه، موریس (۱۳۹۲)، *مدرنیته سیاسی*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، انتشارات آگه
- پزارگاد، بها الدین (۱۳۸۲)، *تاریخ فلسفه سیاسی*، جلد ۱، انتشارات زوار
- پوجی، جان فرانکو (۱۳۸۴)، *تکوین دولت مدرن*، انتشارات آگه
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۷)، *ماکیاول و اندیشه رنسانس*، انتشارات مرکز
- ریچارد پایکین، آروم استرول (۱۳۸۹)، *کلیات فلسفه*، ترجمه سید جلال الدین مجتبیوی، انتشارات حکمت
- ر.ک. و.ت. جونز، (۱۳۸۹)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، انتشارات علمی و فرهنگی
- روسو، ژان ژاک (۱۳۹۴)، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه مرتضی کلانتریان، انتشارات آگه
- طاهایی، سید جواد (۱۳۸۶)، *اندیشه دولت مدرن*، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره)
- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۹۱)، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*، انتشارات وزارت خارجه
- عنایت، حمید (۱۳۹۰)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب (از هراکلیت تا هابز)*، انتشارات زمستان
- فاستر، مایکل (۱۳۸۸)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، انتشارات علمی و فرهنگی
- فروغی، محمدعلی (۱۳۹۱)، *سیر حکمت در اروپا*، جلد ۱، انتشارات زوار
- کاپلستون، فردریک (۱۳۹۳)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، انتشارات علمی و فرهنگی
- کاسیرر، ارنست (۱۳۹۴)، *افسانه دولت*، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی
- گرجی ازندریانی، علی اکبر (۱۳۹۵)، *حقوقی سازی سیاست، لویاتان ایرانی: در جستجوی دولت مدرن*، انتشارات خرسندی
- لاک، جان (۱۳۸۷)، *رساله ای در باب حکومت*، مترجم حمید عضدانلو، انتشارات نی

- ماکیاولی، نیکولو، (۱۳۹۳)، گفتارها، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی
- هابز، توماس، (۱۳۹۲)، لویاتان، مترجم حسین بشیریه، انتشارات نی
- هلد، دیوید (۱۳۹۴)، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

English Resources

Book

- Barker, Ernest, (2009), **the superstition of the state**, times literary supplement
- Bodin, Jean, (2006), **six books of a Commonwealth**. Trans and ed. M.J. Tool-ey, Oxford Blackwell
- Figgis, J. N. (1993), **political thought from Gevson to Grotios**, Cambridge: Cambridge University press
- Gray, John, (1983), **post – Liberalism**, in political thought, cambridge unive
- Hobbes, Tomas, (1968), **leviathan**, ed. C.B. Macpherson, Harmonds worth: penguin
- Mac iver, R.M. (1926), **the modern state**, oxford unive. Press
- Locke, John, (1963), **two treatises of government**, cambridge unive
- Rousseau, J.J. (1968), **the social contract**, Harmondsworth: penguin
- Southal, Aidan, (1995), **stateless society**, in international encyc;opaedia of the so- cial science
- skinner, Q. (1987), **the foundations of modern political thought**, cambridge un iver, Press

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی